

جنگ اسرائیل و محور مقاومت

حسین خاموشی

عملیات هفت اکتبر حماس در برابر عادی سازی اشغال و پیمان ابراهیم

برای روشن شدن علت وقوع عملیات هفت اکتبر ۲۰۲۳ (مقارن با ۱۵ مهر ۱۴۰۲ شمسی) مقاومت فلسطین علیه اسرائیل، لازم است تا در ابتدا به زمینه های شکل گیری آن نظر بیفکنیم. عملیات ۷ اکتبر، عملیات بزرگ و قهرمانانه مقاومت فلسطین علیه دهه ها اشغال گری، تهاجم امپریالیستی، تروریسم سازمان یافته و دولتی و کوچ اجباری، نسل کشی و پاک سازی نژادی سیستماتیک از سوی اسرائیل بود. این عملیات تاریخی، در چارچوب راهبرد کلان مقاومت سازش ناپذیر فلسطینیان در مقابل اشغال صورت گرفت و آن هم در شرایطی که اسرائیل و ارباب غربی آن، یعنی آمریکا، راهبرد شیطانی عادی سازی اشغال، تشدید تهاجم امپریالیستی و محور مقاومت را با پروژه ها و دسیسه های جدیدی دنبال می کردند. پیمان ابراهیم، نام جدیدی برای عادی سازی اشغال بود. در دور نخست ریاست جمهوری دونالد ترامپ، توافق نامه ی صلحی موسوم به «پیمان ابراهیم» در ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۰ (۲۵ شهریور ۱۳۹۹) بین اسرائیل و امارات متحده عربی و بحرین در کاخ سفید امضاء شد. پیشتر مصر و اردن نیز در سال های ۱۳۵۷ و ۱۳۷۳ شمسی با اسرائیل صلح کرده بودند. در ادامه دو کشور مراکش و سودان نیز به پیمان ابراهیم پیوستند و قرار بر این شد که عربستان سعودی و چند کشور دیگر عربی نیز به مرور به این پیمان بپیوندند. دولت عربستان تا پیش از وقوع عملیات هفت اکتبر درگیر مذاکرات صلح با آمریکا و اسرائیل بود. عربستان در عوض صلح با اسرائیل، از آمریکا مطالبه ی تضمین امنیتی، دسترسی به تسلیحات پیشرفته ی نظامی و انرژی هسته ای اصطلاحاً صلح آمیز را داشت. همچنین دولت عربستان -در مقام ادعا- شرط صلح با اسرائیل را پیاده سازی طرح دو دولتی -یعنی تشکیل دولت مستقل فلسطینی- می داند که فعلاً این مذاکرات تا حدی معلق شده است.

مقاومت فلسطین این پیمان را به مثابه خطری وجودی درک کرد؛ یعنی به زعم آنان پیمان ابراهیم آغازگر طرحی سیاسی است که پیامدش به محاق رفتن و یا امحای مسأله ی فلسطین خواهد بود. به همین علت ناگزیر به آن واکنش نشان دادند. به نظر می رسد که مقاومت فلسطین پیمان ابراهیم را حتی نافه ی طرح دو دولتی نیز فهم کرده است. چرا که در طی سالیان متمادی، اسرائیل به مرور با فزاینده سازی اشغال، شهرک سازی های گسترده در مناطق فلسطینی انجام داده و مبانی مادی تشکیل دولت فلسطینی را نقض کرده است. برای نمونه هم اکنون نزدیک به یک میلیون شهرک نشین اسرائیلی در کرانه ی باختری زندگی می کنند. خود کرانه ی باختری نیز منطقه ای است که توسط اسرائیل در عمل به استعمار درآمده است. در دو ناحیه ی مختلف (ب و ج) کرانه ی باختری، اسرائیل کاملاً سیطره ی نظامی و امنیتی داشته و جریان دولت خودگردان فلسطینی تنها در ناحیه ی الف واجد نفوذ و کنترل امنیتی است. یهود باراک نخست وزیر اسبق اسرائیل در جایی گفته بود که ما تنها خواستار «تشکیل یک دولت فلسطینی غیر نظامی» (بخوانید تشکیل یک نادرل فلسطینی) خواهیم بود. یعنی

اسرائیل به هیچ وجه زیر بار اینکه فلسطین نیروی نظامی داشته باشد و کشوری تام و تمام باشد، نمی‌رود. در واقع طرح دو دولتی در مدّ نظر آنان یک نادرولت فلسطینی مستعمره است. پس اسرائیل نه تنها با طرح دو دولتی حداقلی موافق نیست، بلکه اساساً با تشکیل هرگونه کشور فلسطینی مخالف است.

مخالفت اسرائیل با طرح دو دولتی شاید تا اندازه‌ای نامعقول به نظر برسد؛ چرا که ممکن است گفته شود که یک نادرولت فلسطینی مستعمره چه خطری می‌تواند برای آنها داشته باشد. در مناقشه‌ی بین دولت‌ها هیچ منطق متعالی‌ای وجود ندارد. یعنی چیزی نیست که با توسل به آن بتوان جلوی پیشروی طرفین را گرفت. دولت‌ها در بستر اصلی تعیین‌کننده‌ی «جنگ همه علیه همه» دست به کنش می‌زنند. پس هیچ حدّ یقینی برای جلوگیری از پیشروی اسرائیل، جز مقاومت فلسطینیان، وجود ندارد و این کشور اگر بتواند به طرح حداقلی دو دولتی نیز رضایت نخواهد داد. موازنه‌ی قواست که تعیین می‌کند هر دولتی تا کجا می‌تواند پیشروی کند. هیچ سازمان بین‌المللی یا اصل اخلاقی وجود ندارد که بتواند بر قدرت حد بزند. در درون یک کشور خاص دولتی وجود دارد که در شرایط عادی بتواند با توسل به زور جلوی پیشروی نامتناهی افراد یا گروه‌ها را بگیرد. پس با دو وضعیت متفاوت در سطح ملی و جهانی طرفیم. در واقع «دولت جهانی» یک نوع اسطوره است و وجود خارجی ندارد. اگر کسی در روابط بین‌الملل در جستجوی قانون و عنصر حد زنده‌ای باشد به مغالطه‌ی «توسل به دولت جهانی» دچار شده است.

مقاومت فلسطین از دل تبیینی که از واقعیت و مسأله‌ی صلح اعراب و اسرائیل داشت و آن را خطری وجودی برای فلسطین می‌دانست، وضعیت را خطیر فهم کرد و درصدد پیاده‌سازی عملیات یا طرحی برآمد تا این پیمان را خنثی کند. برای رسیدن به یک راهبرد و تاکتیک مشخص نیاز است تا ابتدا ضرورت و اضطراری در وضعیت تشخیص داده شود و سپس بر بنیاد آن ضرورت دست به عمل زد - که فلسطینیان و همچنین محور مقاومت این ضرورت را از واقعیت موجود استنتاج کردند. حماس و اسرائیل پیش از ۷ اکتبر در چند مقطع با هم جنگیده بودند و به صورت روزانه و عادی هم این نزاع در جریان بود. اسرائیل در سال ۲۰۰۵ میلادی از غزه خارج شد و حتی چند شهرک را نیز در آن منطقه تخلیه کرد. حماس در انتخاباتی در سال ۲۰۰۶ بر جریان فتح پیروز شد و قدرت سیاسی را در غزه به دست گرفت. سپس در سال‌های ۲۰۰۸، ۲۰۰۹، ۲۰۱۱ و ۲۰۱۴ بین مقاومت فلسطین و اسرائیل جنگ رخ داد. همه‌ی این جنگ‌ها در یک بستر موازنه‌ی قوای مشخص رخ می‌داد و نزاع‌هایی بود که در آنها از یک سو اسرائیل به دنبال ضعیف نگه‌داشتن جریان مقاومت بود و در مقابل جریان مقاومت نیز با مبارزه‌ی فرسایشی و طولانی مدت با اشغال، حاضر نبود سیطره‌ی اسرائیل بر سرزمین خود را بپذیرد. با ورود پیمان ابراهیم، راهبرد عادی‌سازی اشغال و محو مسئله‌ی فلسطین در ابعاد جدیدی دنبال شد و بستر موازنه‌ی قوا برهم خورد و این زمینه‌ی نو، موجد جنگی تازه شد.

عملیات هفت اکتبر در زمینه‌ی جدیدی به وقوع پیوست و به اسرائیل ضربه‌ای حیثیتی وارد ساخت. بنا بر اطلاعات موجود، در این عملیات در مجموع ۱۱۳۹ اسرائیلی کشته شدند که از این میان ۶۹۵ اشغالگر غیرنظامی اسرائیلی، ۷۱ شهروند خارجی و ۳۷۳ نفر از نیروهای امنیتی و نظامی بودند. همچنین حدود ۲۵۰ نفر نظامی و غیرنظامی توسط نیروهای مقاومت فلسطین اسیر شدند. عملیات هفت اکتبر، انفجار خشم مقاومت علیه سیاست جدید امپریالیسم و اشغالگری

بود و این عملیات که در اصل حاصل انفجار تضاد اشغال و مقاومت در برابر اشغال بود، آن چنان توفنده ظاهر شد که در نتیجه‌ی آن صدای فلسطین مجدداً از حاشیه‌ی تاریخ به مرکز صحنه‌ی جهانی بازگشت. آنان که می‌خواستند با سیاست پیمان ابراهیم، مسئله‌ی فلسطین را محو کنند، خود را در شرایطی یافتند که فلسطین برای وجدان‌های بیدار در سراسر این کره‌ی خاکی بار دیگر به مسئله‌ی اصلی تبدیل شد. فلسطین، بار دیگر به بزرگ‌ترین نماد ایستادگی در برابر امپریالیسم تبدیل شد. روح آزادی‌خواهی در سراسر جهان، چفیه‌ی فلسطینی بر سر و گردن انداخت و تا آنجا که توان داشت، روایت اسرائیل را در بین توده‌ها تضعیف کرد.

در برابر عظمت عملیات ۷ اکتبر که درهای بزرگ‌ترین زندان روباز جهان را در هم شکست و افسانه شکست‌ناپذیری اسرائیل را در هم کوبید، امپریالیسم با تمام توان به کمک اسرائیل آمد و با قساوتی بی‌سابقه، اسرائیل بزرگ‌ترین زندان روباز جهان را به بزرگ‌ترین کشتارگاه جهان تبدیل کرد. روایت‌های دروغین دولت اسرائیل و ارباب غربی آن کنار رفتند و هرکس در این دنیا که ذره‌ای به حقیقت تمایل داشت، می‌توانست به واضح‌ترین شکل ممکن ببیند که اسرائیل، تجسدِ چرک و خون و کثافت و نوک پیکان زهرآگین امپریالیسم در این کره‌ی خاکی است. امپریالیسم حتی تا حدی نیروی نیابتی خود در اوکراین را از اولویت خارج کرد تا از شرّ مطلق - یعنی اسرائیل - در بالاترین سطح حمایت کند. تصاویری که مبارزان فلسطینی در ۷ اکتبر و پس از آن ساختند، صرف‌نظر از نتیجه‌ی جنگی که در حال حاضر بین اسرائیل و مقاومت فلسطین در جریان است، تا سال‌ها و دهه‌ها الهام‌بخش مبارزان جدید فلسطینی خواهد بود. جویندگان حقیقت و جنگجویان عدالت و آزادی، یحیی سنوار را که تا آخرین نفس در مقابل ماشین کشتار اسرائیل ایستاد و چوب‌دستی خود را به آخرین سلاح خود تبدیل کرد، فراموش نخواهند کرد. ماشین کشتار و تروریسم فاشیستی اسرائیل، سنوار را کشت؛ اما آیا می‌تواند حقیقت سنواریسم را برای همیشه بکشد؟! شک نباید کرد که تا ستم هست، سنوارها با عناوین و پرچم‌های جدید به پا خواهند خاست.

اسرائیل پس از ۷ اکتبر سعی کرد هدف پیمان ابراهیم را با خشونت صرف و از طریق جنگ دنبال کند. بدین ترتیب، خبیث‌ترین موجودیت سیاسی روی کره‌ی زمین، هدف خود را امحای حاکمیت سیاسی - نظامی حماس بر غزه از طریق نظامی تعریف کرد. اگرچه به آن چنان خشونت متوسل شد که حتی می‌توان گفت هدف غایی اسرائیل، پاک‌سازی نژادی غزه و کوچ اجباری فلسطینیان از این باریکه است؛ هدفی غایی که بعداً ترامپ با کمال وقاحت آن را به زبان آورد. به هر روی، اسرائیل از ۷ اکتبر به بعد، سیاست امپریالیستی را صرفاً از طریق جنگ دنبال کرد و برای دستیابی به هدف سیاسی پیمان ابراهیم، به نظامی‌گری (میلیتاریسم) تمام‌عیار و کشتار دسته‌جمعی و پاک‌سازی نژادی فلسطینیان روی آورد. جنگ او از این منظر ادامه‌ی سیاست بود. به وساطت پیمان ابراهیم قرار است که در یک روند سیاسی بطنی مسأله‌ی فلسطین به حاشیه برود. حماس عملیات هفت اکتبر را طراحی کرد تا این طرح را خنثی کند، اسرائیل اما در پاسخ، به نظامی‌گری بی‌حد و حصر روی آورد و سعی کرد تا آنچه را که قرار بود ذیل پیمان ابراهیم در یک روند سیاسی میان‌مدت یا بلندمدت متحقق شود از طریق نظامی و با سرعت و شدت بیشتری به پیش ببرد. بدین ترتیب، پارچه‌ی مخملین کشیده شده روی مسلسل پیمان ابراهیم کنار زده شد. اسرائیل با این رویکرد، سعی کرده یک یوم‌الذکبه دیگر را به فلسطینیان تحمیل کند و حماس را به یک گروه در تبعید تبدیل نماید.

برخی از نیروهای محور مقاومت بر این باورند که حتی در صورت شکست حماس در نوار غزه و از بین رفتن حاکمیت سیاسی-نظامی آن، باز هم مقاومت زنده است و ضربه‌ی هفت اکتبر افسانه‌ی شکست‌ناپذیری اسرائیل را در هم شکسته و این خود قسمی پیروزی است. باید گفت که مقاومت فلسطین قطعاً با این شکست از بین نخواهد رفت، کما اینکه در طی تقریباً ۸۰ سال نبرد اسرائیل و نیروهای فلسطینی و حامیان آنها، فراز و نشیب‌های فراوانی رخ داده، ولی مقاومت همچنان زنده است. مقاومت زنده است چون مسأله‌ی فلسطین از نوع ملی است؛ یعنی باید مقاومت فلسطین را ذیل جنبش‌های رهایی‌بخش ملی دسته‌بندی کرد. دورانی که انقلابات ایران، کوبا، الجزایر و... در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی به پیروزی رسیدند، عصر جنبش‌های رهایی‌بخش ملی بود اما امروزه این امری فراگیر نیست و فلسطین یکی از معدود مناطقی است که همچنان درگیر این مهم است. اسرائیل هم با مسأله‌ی بسیار پیچیده و بغرنجی روبروست، چون تمامی مرزهایش در وضعیت بحرانی قرار دارد یا به عبارت دیگر کل «کشور آنها» حاصل تصرف و اشغال سرزمین‌های دیگران است و در واقع چون ملتی در مقابل اسرائیل وجود دارد که نسبت به سرزمین‌های اشغال‌شده صاحب حق است و خود را به‌درستی صاحب حق می‌داند، این جنگ و تنش فعلاً پابرجاست.

کنش مقاومت فلسطین همان‌طور که گفتیم واجد خصلتی از نوع رهایی‌بخشی ملی است. از طرف دیگر اسرائیل از بدو تأسیس یک سازه‌ی استعماری-امپریالیستی بوده است. چرا که پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی در نتیجه‌ی جنگ جهانی اول، انگلستان که دولت هژمون امپریالیستی وقت جهان بود تحت بیانی‌ی بالفور در سال ۱۹۱۷ «مجوز ایجاد یک خانه‌ی ملی برای مردم یهود» را در سرزمین فلسطینیان صادر کرد. در نتیجه‌ی شکست امپراتوری عثمانی و عملیاتی شدن توافق امپریالیستی سایکس-پیکو، سرزمین‌های عربی به قیمومت انگلستان و فرانسه درآمدند. در ادامه و پس از پایان جنگ جهانی دوم و در ماه مه سال ۱۹۴۸ میلادی و پایان یافتن قیمومت بریتانیا بر فلسطین، اسرائیل با وحشیانه‌ترین شکل تروریسم و کشتار و اخراج فلسطینیان از سرزمین‌هایشان، اعلام «استقلال» کرد. پس می‌بینیم که تولد دولت اسرائیلی از دل جنگ‌های اول و دوم جهانی مابین دول امپریالیستی بوده و این دولت نه توسط قسمی جنبش رهایی‌بخش ملی و در جنگ با دول امپریالیستی و استعماری، بلکه در پیوند و وحدت با آنها و به طور دقیق‌تر طی یک عملیات امپریالیستی تشکیل شده و در ادامه در راهبردی امپریالیستی تقویت و حمایت شده است. به‌طور خلاصه مسأله‌ی «ملی» برای اسرائیل متفاوت از کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره است. [۱] امر ملی در اسرائیل به وساطت پروژه‌ای امپریالیستی و مبتنی بر اشغال تأسیس شد. [۲] در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره، جنگ‌ها و انقلابات رهایی‌بخش ملی در ضدیت با استعمار و امپریالیسم، امر ملی را بر مبنای آزادی و رهایی از اشغال بنیاد نهادند. [۳] یک نوع دیگر از دولت-ملت‌ها هم در این دوران شکل گرفتند، نظیر دولت‌های عربی تحت قیمومت فرانسه و انگلستان که اکثر آنها همچنان در مدار امپریالیسم قرار دارند. این دولت‌ها محصول برهم‌کنش عمل مردم ساکن در آنها و نیز مداخلات امپریالیستی هستند و در آن‌ها (در کشورهای نظیر عراق، سوریه، لبنان و حتی اردن) سابقه‌ی مبارزات پررنگ رهایی‌بخش ملی نیز وجود دارد.

بنیامین نتانیاهو در روزهای ابتدائی وقوع عملیات هفت اکتبر ۲۰۲۳ گفت که این عملیات نظیر واقعه‌ی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ است. پس از واقعه‌ی یازده سپتامبر، دولت بوش پسر با هدف ایجاد نظم نوینی در خاور میانه به افغانستان و سپس عراق لشکرکشی کرد. دولت اسرائیل نیز مانند آمریکا و با همکاری این کشور وارد کارزاری مشابه شد که در ابتدای این

قرن رخ داد. پس از عملیات هفت اکتبر نیروهای زیادی درگیر شدند. به‌طور کلی در یک‌سو اسرائیل و آمریکا و متحدان غربی و منطقه‌ای آنان قرار دارند و در سوی دیگر نیروهای محور مقاومت. اسرائیل بلافاصله عملیات هفت اکتبر را جدی تلقی کرد و ابتدا به مدت دو هفته‌ی مداوم نوار غزه را بمباران کرد و سپس در هفته‌ی سوم وارد فاز عملیات زمینی شد. جنگی که در ابتدا گمان می‌رفت زیاد به طول نینجامد، تقریباً دو سال از آن تا کنون گذشته است. در طول این مدت دو بار آتش‌بس برقرار شده که در دور اول، اسرای غیرنظامی و زن و سالمند آزاد شدند و در دور دوم، برخی اسرای نظامی اسرائیل در ازای آزادی زندانیان فلسطینی مبادله شدند. برخی از اسرای اشغالگر هم در نتیجه‌ی حملات هوایی خود اسرائیل کشته شده‌اند. آمریکا در طول این مدت چندین بار با طرح‌های آتش‌بس ارائه شده توسط اعضای شورای امنیت سازمان ملل مخالفت کرده و هر بار با تزویر و ریاکاری از این سخن گفته که دولت آمریکا تنها با وقفه‌های تاکتیکی «بشردوستانه» و نه آتش‌بس موافقت خواهد کرد. البته حتی این وقفه‌های به اصطلاح «بشردوستانه» نیز عملاً رخ نداده و غزه در طی این مدت با قحطی سازمان‌یافته، قطع غذا، آب، دارو و سوخت، ممانعت از ارسال کمک‌های بشردوستانه، تخریب برنامه‌ریزی‌شده‌ی بیمارستان‌ها، نانوائی‌ها، انبارهای غذا و سیستم‌های آب‌رسانی، نسل‌کشی، پاک‌سازی نژادی و حصر بی‌سابقه روبروست. بنا به آمارهای رسمی قریب به ۶۰ هزار فلسطینی در این مدت توسط اسرائیل کشته شده‌اند، عده‌ی زیادی زخمی شده و بسیاری را نیز اسرائیلی‌ها دستگیر کرده‌اند.

راهبرد و تاکتیک‌های محور مقاومت در برابر جنگ اسرائیل و مقاومت فلسطین

محور مقاومت راهبرد «حلقه‌ی آتش» را در قبال اسرائیل از قبل از قیام هفت اکتبر اتخاذ کرده بود. یعنی نیروهای محور در غزه، حزب‌الله لبنان، انصارالله و ارتش یمن، حشدالشعبی در عراق، دولت سوریه به‌مثابه اصطلاحاً پل محور مقاومت و همچنین دولت جمهوری اسلامی به‌مثابه رهبر محور مقاومت به دور اسرائیل حلقه زده و قصد داشتند در یک روند بطنی آن را اصطلاحاً قورباغه‌پز یا آرام‌پز کرده و یا اینکه اجازه‌ی پیشروی به آن ندهند. راهبرد حلقه‌ی آتش بیشتر ماهیتی تدافعی دارد و به‌مثابه خاکریزی دوار در برابر اسرائیل است. در عوض اسرائیل در قبال محور مقاومت راهبرد «هزار خنجر» را در پیش گرفته بود و به‌طور مداوم به منافع محور مقاومت در غزه، لبنان، سوریه و ایران ضربه وارد می‌کرد. در قبل گفتیم که پیمان ابراهیم به‌عنوان یک عامل جدید وارد نزاع میان محور مقاومت و اسرائیل شد و همین عامل بود که به‌طور مشخص در دوره‌ی جدید، عملیات هفت اکتبر ۲۰۲۳ را برانگیخت.

آمریکا نیز پیشتر در ۱۳ دی ۱۳۹۸ وارد میدان شده بود و قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس را در عراق ترور کرده بود. ترور سلیمانی که در واقع فرماندهی اصلی محور مقاومت بود را باید نقطه‌ی عطفی در نزاع میان محور مقاومت با اسرائیل و آمریکا لحاظ کرد. مایک پمپئو -وزیر خارجه وقت آمریکا- در زمان ترور سلیمانی گفت که کمپین فشار حداکثری علیه ایران با این ترور واجد مؤلفه‌ی نظامی نیز شده است.^۱ اکنون که به‌طور پس‌نگرانه به وقایع می‌نگریم متوجه می‌شویم که

(۱) برای توضیحات بیشتر بنگرید به متن «اهداف آمریکا از ترور قاسم سلیمانی و پاسخ‌های دولت ایران» در تارنمای همت.

این ترور در واقع نقطه‌ی تأسیس راهبردی‌ای بوده که در ادامه پیمان ابراهیم نیز در بستر آن یا به موازات آن شکل گرفته و آغازگر وقایع تا حدی غافلگیرکننده و مهمی بوده که تا به امروز رخ داده است. در ادامه به نقش آمریکا بیشتر خواهیم پرداخت.

پس از وقوع عملیات هفت اکتبر، محور مقاومت همچنان ذیل راهبرد حلقه‌ی آتش و با تاکتیک «جبهه‌های حمایتی» به دفاع از عملیات مقاومت فلسطین برخاست. حزب الله لبنان در بین اعضای محور به‌خاطر موقعیت ژئوپلیتیک خاصی که دارد اصلی‌ترین جبهه‌ی حمایتی مقاومت فلسطین شد. حزب الله از فردای عملیات هفت اکتبر وارد جنگ غزه شد و مواضع اسرائیل را با موشک و توپخانه مورد هدف قرار داد. حزب الله مدعی شد که ۳۰ درصد از توان نظامی اسرائیل را به خود مشغول داشته و نزدیک به ۸۰ هزار نفر از ساکنین شمال اسرائیل را وادار به کوچ از منازل و شهرهای شان کرده است. حزب الله ورود زمینی اسرائیل به غزه را خط قرمز تعریف کرد اما در ادامه واکنش‌اش به این پدیده تنها افزایش نرخ شلیک موشک‌های کاتیوشا و توپخانه بود. فرماندهان جبهه‌های شرقی و غربی رضوان ترور شدند و باز حزب الله تنها واکنش تاکتیکی از خود بروز داد. گویی که فقط یک مقدار به قدرت مشت خود افزود. سیر جنگ میان حزب الله و اسرائیل تا آنجا پیش رفت که «فؤاد شکر»، «ابراهیم عقیل» و در نهایت خود سید حسن نصرالله و جانشین وی هاشم صفی‌الدین ترور شدند. عملیات پیجری - مثل اسب تروا - نیز ضربه‌ی مهلکی به پیکر حزب وارد ساخت که چند هزار کشته و زخمی به همراه داشت. گفته می‌شود که جنگ حزب الله در سوریه و حضور آنان در این جنگ باعث آشکارگی نیروهایش شد و اسرائیل با رصد مداوم این نیروها و خانواده‌هایشان توانست بانک اهداف کاملی تهیه کرده و از این طریق در یک روندی آنها را ترور کند.

سخنرانی‌های سید حسن نصرالله همگی فرستنده‌ی قسمی پالس ضعیف بود و اسرائیل مداوماً قدرت آتش و ضربات وارده را سخت‌تر و محکم‌تر می‌کرد و در مقابل آن حزب الله تنها قدری به توان آتشش می‌افزود. این دیالکتیک تا آنجایی پیش رفت که حزب بدون شلیک موشک‌های راهبردی‌اش و استفاده از سایر تسلیحات مهمی که در اختیار داشت در نهایت آتش‌بس را در ۲۷ نوامبر ۲۰۲۴ پذیرفت. اسرائیل اما به قواعد آتش‌بس پایبند نماند و تا کنون همچنان به مواضع و نیروهای حزب الله حمله می‌کند. پس از توافق‌نامه‌ی آتش‌بس ذیل قطع‌نامه‌ی ۱۷۰۱، آمریکا و غرب کارزاری سیاسی به راه انداخته‌اند تا در نهایت حزب الله را خلع سلاح کنند. حزب الله دارایی راهبردی ج.ا برای روزهای سخت بود که اکنون با خطر موجودیتی روبروست. البته نعیم قاسم رهبر کنونی حزب الله بیان می‌دارد که خلع سلاح رخ نخواهد داد اما در هر حال این گروه به شدت تضعیف شده است.

سوریه‌ی بشار اسد نیز یکی از کشورهای محور مقاومت بود. سوریه در نتیجه‌ی جنگ داخلی و تهاجم امپریالیستی آمریکا به آن از سال ۲۰۱۲ به بعد بسیار ضعیف شده بود. از سوریه به‌عنوان پل محور مقاومت یاد می‌شد. پس از تضعیف حزب الله و برقراری آتش‌بس بین آنها و اسرائیل، سوریه نیز به‌عنوان حلقه‌بعدی نبرد در معرض خطر قرار گرفت. نهایتاً در آذر ۱۴۰۳، نیروهای اسلام‌گرای تندروی وابسته به غرب که تروریسم برجسته‌ترین بخش کارنامه‌شان بود، در یک اقدام ضربتی توانستند به سادگی سوریه را فتح کرده و دولت اسد را ساقط کنند. دولت ج.ا هم نتوانست جلوی این پدیده را

بگیرد. اسرائیل نیز فرصت را مغتنم شمرد و پس از سقوط دولت اسد، تمامی زیرساخت‌های نظامی کشور سوریه را از بین برد و حتی بخشی از خاک آن را - به غیر از بلندی‌های جولان - به تصرف درآورده است.

نیروی دیگر دخیل در این جنگ، دولت یمن یا انصارالله یمن است که آنان نیز بعضاً به اسرائیل پهباد و موشک شلیک می‌کنند، ولی اصلی‌ترین تاکتیک آنها جلوگیری از عبور و مرور کشتی‌ها به سمت اسرائیل است. اسرائیل و آمریکا در چند نوبت در طی جنگ غزه به مواضع این نیرو حمله کرده‌اند اما انصارالله یمن حکومتی است که جمعیتی بیش از بیست و پنج میلیون نفر را تحت خود دارد و واجد پایه‌های مردمی است به همین دلیل تضعیف آن به‌سادگی نخواهد بود. این نیرو همچنان تحت راهبرد و تاکتیکی که از ابتدای جنگ غزه اتخاذ کرده بود، دست به عمل می‌زند. پس از گذشت تقریباً دو سال از جنگ غزه، به جز دولت ج.ا، تنها انصارالله یمن و در سطح محدودتر از آغاز جنگ، مقاومت فلسطین در وضعیت عملیاتی قرار دارند.

نیروهای مقاومت عراق نیز اقدامات حداقلی‌ای در طی جنگ اسرائیل و غزه در حمله به پایگاه‌های آمریکایی صورت دادند، اما پس از کشته شدن چند پیمانکار آمریکایی در نتیجه‌ی حملات این نیروها، حمله‌ی شدیدی توسط آمریکا علیه آنها صورت گرفت که منجر به سکوت و انفعال آنها در قبال جنگ شد.

مواجهه‌ی ایران با جنگ غزه و اسرائیل

در قبل گفتیم که راهبرد کلی محور مقاومت در برابر اسرائیل حلقه‌ی آتش است. ج.ا در طی تقریباً دو دهه‌ی اخیر سعی کرده تا از طریق سه‌گانه‌ی [۱] توان‌مندی چرخه‌ی سوخت هسته‌ای یا غنی‌سازی اورانیوم و قرار گرفتن در آستانه‌ی ساخت سلاح هسته‌ای، [۲] توان‌مندی موشکی و [۳] گروه‌های مختلف محور مقاومت، قسمی «بازدارندگی» برای خود ایجاد کند. گویی که مقاومت فلسطین، سوریه، حزب‌الله لبنان، انصارالله یمن و حشدالشعبی، اسرائیل را محاصره کرده و ایران نیز با توان‌مندی موشکی و توان بالقوه‌ی اتمی در پشت آنها قرار دارد. همچنین ایران سعی کرده تا به گروه‌های هم‌پیمانش در محور سلاح برساند و آنها را واجد توان ساخت موشک - هر کدام در یک سطحی - سازد.

پرسش اساسی این است که آیا ایران توانسته به کمک سه‌گانه‌ی فوق برای خود و سایر نیروهای محور مقاومت، قسمی بازدارندگی ایجاد کند. بازدارندگی دلالت بر اتخاذ و فراهم‌سازی قسمی امکانات و توانایی‌هایی دارد که بتواند جلوی اقدامات دشمن را بگیرد. برای مثال سلاح اتمی عاملی است که می‌تواند غالباً بازدارندگی ایجاد کند. البته تنها سلاح اتمی تأمین‌کننده‌ی بازدارندگی نیست و در نسبت میان دو کشور شاید عوامل دیگری نیز بتوانند این مهم را متحقق کنند. پس از عملیات هفت اکبر و جنگ اسرائیل و غزه و اتفاقاتی که در ادامه رخ داد، آشکار شد که ج.ا به کمک سه‌گانه‌ی طرح شده قادر به ایجاد بازدارندگی نیست. چرا که در نسبت میان ایران و اسرائیل موازنه‌ی قوا در سطح یکسانی وجود ندارد و ایران واجد توان نظامی نامتقارنی در برابر اسرائیل است. اسرائیل از حیث ساختار جغرافیایی واجد ضعف اساسی بوده چون مساحت کمی دارد و به اندازه‌ی یکی از استان‌های کوچک ایران است. پس هر چند که اسرائیل واجد ارتشی با توان نظامی

متعارف است اما همین دارایی‌های ج.ا هم توانسته بود برای سال‌های طولانی، قسمی موازنه (البته به صورت نامتقارن) ایجاد کند.

پس هر چند که توان متعارف نظامی اسرائیل و مساحت کم آن در برابر توان نظامی نامتقارن ج.ا و نیز گروه‌های مختلف محور مقاومت، برای سال‌های طولانی، ایجاد نوعی موازنه‌ی قوا کرده بود اما باز عاملی وجود دارد که دولت ایران نمی‌تواند برای اسرائیل خطری وجودی باشد و آن هم اینکه اسرائیل کشوری اتمی است. عامل مهم دیگری که موازنه‌ی قوای بین ایران و اسرائیل را برهم می‌زند، حمایت راهبردی و تمام و کمال آمریکا و غرب از اسرائیل است. در واقع باید توجه داشت که در شرایطی که امپریالیسم وارد فاز میلیتاریستی تمام‌عیار شده، چیزی به‌عنوان «بازدارندگی نامتقارن» نمی‌تواند وجود داشته باشد. نکته‌ی مهمی که لازم است آن را روشن کنیم این است که تحولات اخیر و جنگ اسرائیل و ایران نشان داد ترکیب سه عامل دولت در آستانه‌ی هسته‌ای، توان موشکی و متحدان منطقه‌ای نتوانسته برای ایران بازدارندگی ایجاد کند. در واقع، دولت ایران که اگرچه دولت برآمده از انقلاب بزرگ سال ۱۳۵۷ است اما هیچ نشانی از رویکرد انقلابی‌گری ندارد و با سیاست اجتماعی آزادگزارانه‌ی تهاجمی در میانه‌ی تحریم‌های شدید و جنگ و تهاجم اقتصادی طولانی‌مدت امپریالیسم و همچنین با سرکوب طولانی‌مدت جنبش‌های مستقل ضدسرمایه‌دارانه و ترویج سیستماتیک نئولیبرالیسم و آزادسازی اقتصادی، فضای انقلابی‌گری نیز را در جامعه از بین برده یا به شدت تضعیف کرده و در ادامه به ناگاه خود را در شرایطی یافته که دکترین امنیتی و نظامی آن نیز بازدارنده نیست. در نتیجه‌ی عملکرد دولت، آن‌چنان فضایی در ایران شکل گرفته که هیچ نیروی سیاسی موثری در دهه‌های اخیر خواهان تقویت بازدارندگی نظامی کشور از طریق ساخت بمب هسته‌ای نبوده و دکترین نظامی و امنیتی دولت از منظر استقلال‌طلبانه‌ای نقد نشده است: اگر نقدی به این دکترین مطرح شده، از زاویه‌ی تسلیم‌طلبانه و وادادگی در برابر غرب بوده و برای مثال جریان‌ات منتقد، خواهان دست شستن دولت از همین قدرت موشکی، متحدان منطقه‌ای و غنی‌سازی اورانیوم بوده‌اند!

همچنین باید تأکید کرد که در دنیای سرمایه‌داری، بازدارندگی همواره عنصری نسبی باقی خواهد ماند و بازدارندگی تام و تمام در جهان سرمایه‌داری معنا ندارد. جنگ در جهان سرمایه‌داری، نتیجه‌ی منطقی تضاد منافع و رقابت‌های بین‌المللی است و دوران صلح، دوران تدارک برای جنگ است. با این وجود، در مورد خاص مطمح نظر ما -یعنی نزاع ایران و اسرائیل- می‌توان گفت که اگر ایران دارای سلاح اتمی بود، اسرائیل و آمریکا به راحتی نمی‌توانستند ضربه‌های فعلی را به این کشور و متحدان منطقه‌ای آن وارد کنند. فراموش نباید کرد که در جنگ ۱۲ روزه سال ۱۴۰۴، بازدارندگی ایران تا آنجا از بین رفت که اسرائیل و آمریکا برای نخستین بار در جهان، تأسیسات هسته‌ای فعال در حال غنی‌سازی در ایران را بمباران کردند!

ج.ا در برابر حملاتی که به سفارتش در سوریه شد عملیات وعده‌ی صادق یک را ترتیب داد. در ادامه این نزاع هم سیری ارتقایی پیدا کرد و به عملیات وعده‌ی صادق ۲ و در نهایت به جنگ ۱۲ روزه‌ی اخیر (عملیات «شیر در حال برخاستن» اسرائیل) منتهی شد. بالاخره ساعت صفر نبرد فرارسید. می‌گویند ضرب‌المثلی در بین مقامات و نظامیان آمریکایی وجود دارد که می‌گویند «همه می‌توانند به عراق و افغانستان بروند، اما تنها مردان واقعی می‌توانند به تهران بروند». اسرائیل نیز در طی این سال‌ها بارها از آمریکا خواسته تا اصطلاحاً «سر مار» -یعنی ایران- را له کند. ایران با عملیات‌های وعده‌ی

صادق یک و دو می‌خواست تا محاسبات اسرائیل را به‌نحوی تغییر دهد که دیگر به ایران حمله نکرده و در حقیقت نوعی بازدارندگی ایجاد کند. اما در عمل دیدیم که این دو عملیات نتوانست این تغییر محاسبه را صورت دهد. این دو عملیات نه تنها بازدارنده نبودند، بلکه حتی ایجاد کننده‌ی حدی از توازن قوا نیز نبودند. به همین دلیل جنگ ۱۲ روزه فرا رسید.

دولت ترامپ که روی کار آمد در ظاهر «پرچم صلح» برافراشت و مدعی شد که در زمان کوتاهی جنگ غزه و اوکراین را به پایان می‌رساند. اما نه تنها این جنگ‌ها را به پایان نرساند بلکه تا کنون در یکی از آنها مداخله‌ی مستقیم نیز کرده است. ترامپ با سیاست فشار حداکثری و ایجاد تهدید نظامی معتبر در قبال ایران، وارد کارزار شد. یعنی از یک طرف درگیر مذاکره با دولت ج.ا بر سر پرونده‌ی هسته‌ای شد و در کنار آن تحریم‌ها را افزایش داد و تهدید کرد که در صورت شکست مذاکرات، جنگ روی میز قرار خواهد گرفت. سیاست «نه جنگ و نه صلح» تبدیل به «با جنگ یا صلح» شد و منظور دولت آمریکا از مذاکره و صلح نیز تسلیم ایران بود. بسیاری از تحلیل‌گران و اندیشکده‌های آمریکایی از این می‌گفتند که ترامپ باید همان‌طور که اسرائیل در قبال مقاومت فلسطین و حزب‌الله لبنان ریسک کرد و به موفقیت رسید، در برابر ایران نیز باید همان روش را در پیش بگیرد.

استیو ویتکاف فرستاده‌ی ویژه‌ی ترامپ برای مذاکره با ایران در دور نخست گفتگوها در عمان (احتمالاً به‌عنوان یک فریب مذاکراتی)، شرایط ایران در مورد غنی‌سازی ۳.۶۷ درصدی را «پذیرفته» بود. این «پذیرش» تا دور چهارم گفتگوهای ایران و آمریکا برقرار بود تا اینکه آمریکا از سیاست غنی‌سازی صفر رونمایی کرد. برخی بر این باورند که دولت آمریکا از ابتدا یک بازی طراحی کرده بود. به این نحو که برای محک زدن ایران، ابتدا غنی‌سازی حداقلی را بپذیرد تا سطح خواسته‌های ایران روشن شود و بعد قول خود را نقض کند تا ایران را تحت فشار قرار دهد. برخی دیگر این دوگانگی و تغییر سیاست آمریکا را نتیجه‌ی نزاع‌های حزبی در آمریکا و در تیم ترامپ می‌دانند. یعنی نئوکان‌ها مانند روبیو -وزیر خارجه- خواستار سیاست سخت‌گیرانه و در مقابل ونس -معاون اول و نماد جنبش MAGA خواستار قدری انعطاف‌اند. در هر حال چه این از ابتدا یک بازی بوده باشد و چه اینکه این تغییر نتیجه‌ی منازعات و توازن قوای حزبی در درون ساخت دولت آمریکا باشد، نتیجه یکی است. دولت ترامپ در روند گفتگو با ایران بود و حتی دور ششم گفتگوها برنامه‌ریزی شده بود که پیش از برگزاری این دور مذاکرات، اسرائیل به ایران حمله کرد. در اینجا مشخصاً توطئه و برنامه‌ی قبلی وجود داشته و آنها از اصل فریب در جنگ بهره گرفتند تا ایران را غافلگیر کنند. یعنی دور ششم مذاکرات هسته‌ای و تمام سر و صدای رسانه‌ای پیرامون آن، چیزی جز یک عملیات فریب برای تسهیل حمله‌ی اسرائیل به ایران در بامداد ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ نبود.

نکته‌ی مهم دیگر در تحلیل این جنگ و همچنین ورود آمریکا به آن، جنگ تجاری و تعرفه‌ای است که ترامپ با چین و کل جهان به‌راه انداخته است. چون توسط برخی گفته می‌شد که عامل مهم جنگ تجاری و اولویت تیم ترامپ برای برخورد با چین و ایجاد نظام تعرفه‌ای، آنها را از راه‌اندازی یک جنگ جدید در خاورمیانه باز می‌دارد. به نظر می‌رسد که این مهم در محاسبه‌ی مقامات سیاسی و نظامی دولت ج.ا نیز مؤثر بوده است. اما دولت ترامپ بدون توجه به این عامل با طراحی‌های اسرائیل و پنجره‌ی فرصتی که اصطلاحاً باز شده بود، همراهی کرد. چون از زمانی که دولت بشار اسد در سوریه سقوط کرد و حزب‌الله نیز به شدت تضعیف شد، در محافل غربی گفته می‌شد که اسرائیل باید فرصت را مغتنم

شمرده و کار تهران را تمام کند. جرارد کوشنر داماد ترامپ که در دور اول ریاست جمهوری وی مسئول مذاکرات صلح اسرائیل و فلسطین بود در توثیتی پس از ترور سید حسن نصرالله گفته بود: «خاورمیانه مذاب شده و اسرائیل باید آن را باز شکل بندی کند». البته در خصوص جنگ تجاری بین آمریکا و چین نیز باید گفت که دولت ترامپ تعرفه بر کالاهای چینی را در ماه آوریل ۲۰۲۵ تا ۱۴۵ درصد بالا برد و سپس در ماه مه این تعرفه را به ۳۰ درصد کاهش داد و از سطح جنگ تجاری بین دو کشور آمریکا و چین، پیش از حمله‌ی اسرائیل به ایران کاسته شده بود.

اما اسرائیل با چه طرحی به ایران حمله کرد؟ شواهد و رخدادها و همچنین خود نام عملیات -شیر در حال برخاستن- به ما می‌گوید که هدف حداکثری اسرائیل این بوده تا با ترور سران مهم نظامی، سیاسی و علمی (در حوزه‌ی هسته‌ای موشکی) و از کار انداختن توان پدافندی و تا حدی آفندی ج.ا، شرایطی را مهیا سازد تا شورش داخلی رخ داده و کار دولت را یکسره کند. در واقع، هدف حداکثری اسرائیل تغییر رژیم و حتی تجزیه‌ی ایران بود. در یک سطح میانی نیز هدف اسرائیل این بود تا از طریق عملیات فوق‌الذکر دولت ایران به نحوی تضعیف شود که در مسیر فروپاشی قرار گیرد. به عبارت دیگر هدف میانی این بود که ایران لبنان‌سازی یا سوریه‌سازی شود. یعنی هدف اسرائیل آن بود که با حمله و عملیات «شیر در حال برخاستن» شرایطی فراهم شود تا اسرائیل هر وقت خواست و به بهانه‌های مختلف به ایران حمله کند و در نهایت ج.ا را وادار به تسلیم کند؛ همان‌طور که اکنون خواستار خلع سلاح حزب‌الله هستند. ایران در تقریباً نصف‌روز نخست جنگ اصطلاحاً آچمز شده بود و به‌خاطر گویا حک شدن سامانه‌های راداری و پدافندی نتوانست عکس‌العملی از خود بروز دهد. اما به سرعت خود را بازیابی کرد و پاسخ خود را به حمله‌ی اسرائیل آغاز کرد.

گفته می‌شود ج.ا از تمام توان نظامی‌اش علیه اسرائیل استفاده نکرد و به‌نظر می‌رسید که دغدغه‌ی ورود آمریکا به جنگ داشت و می‌خواست تا برخی از کارت‌هایش را برای ورود آن نگه دارد. اما در همین سطحی که ورود کرد نتوانست تا به کمک توان موشکی خود به اسرائیل ضرباتی را وارد سازد. ج.ا تا حدی سیاست خود را «چشم در برابر چشم» تعریف کرد و سعی کرد به هر حمله‌ی اسرائیل در همان نوع و ابعاد پاسخ دهد؛ البته صراحتاً باید گفت که اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران حمله کرد اما ایران تأسیسات هسته‌ای اسرائیل را هدف قرار نداد. این فرآیند ادامه پیدا کرد و در نهایت آمریکا با بمب‌های سنگر شکن ۱۴ تنی وارد شد تا «کار صنعت هسته‌ای ایران را تمام کند». ایران نیز در پاسخ به پایگاه نظامی العدید آمریکا در قطر ۱۴ موشک شلیک کرد و پس از آن توسط ترامپ آتش‌بس توافقی بین ایران و اسرائیل اعلام شد. اینکه آیا با حمله‌ی آمریکا و اسرائیل توان هسته‌ای ایران از بین رفته و یا اینکه برنامه‌ی هسته‌ای ایران تا چه اندازه به عقب رفته هنوز دقیقاً مشخص نیست اما ضربات وارد شده نیز قوی بوده‌اند. امر مهم در این میان اورانیوم غنی‌شده‌ی ۶۰ درصدی ایران است که دقیقاً مشخص نیست چه فرجامی پیدا کرده است: آیا در نتیجه‌ی حمله از بین رفته یا اینکه ایران از قبل آن را از تأسیسات هسته‌ای خود خارج ساخته و به جای امن منتقل کرده است؟ چون این اورانیوم به لحاظ نظری می‌تواند برای ساخت تعدادی بمب اتمی استفاده شود و خود می‌تواند ابزار چانه‌زنی باشد یا در سطحی به توازن قوا و حتی بازدارندگی -در صورت تبدیل به بمب- کمک کند.

در فوق گفتیم که هدف حداقلی و میانی اسرائیل از این جنگ چه بوده است. واضح است که این اهداف تاکنون محقق نشده است اما از سوی دیگر هیچ تضمینی نیست که این جنگ متوقف شده باشد. احتمال این که دولت آمریکا مجدداً خواسته‌ی تسلیم ایران در حوزه‌ی هسته‌ای، موشکی و منطقه‌ای را روی میز به اصطلاح مذاکره بگذارد وجود دارد و احتمال این که جنگ در آینده نیز به شکل‌های دیگری از سر گرفته شود، وجود دارد. در همین حال، و از طرف مقابل، احتمال این که اسرائیل دردناک بودن ضربات ایران را احساس کرده باشد و از آنجا که نتوانسته به هدف تغییر رژیم در ایران و تجزیه‌ی ایران دست یابد و همچنین از آنجا که هیچگونه همراهی با حمله‌ی اسرائیل از سوی مردم ایران صورت نگرفته، دیگر در میان مدت به سراغ حمله‌ی نظامی به ایران نرود نیز وجود دارد. در هر صورت فضا بسیار شکننده است و سیر آتی حوادث به هیچ وجه قابل پیش‌بینی نیست.

در مجموع باید گفت اسرائیل و آمریکا هر چند توانستند ضرباتی قوی به صنعت هسته‌ای و موشکی ایران وارد سازند اما در این جنگ به اهدافی راهبردی دست نیافتند. همچنین باید مجدداً تأکید کرد که این نزاع هنوز ادامه دارد و مشخص نیست که نتیجه‌ی نهایی آن چه خواهد شد.

۱۸ تیر ۱۴۰۴